گفت‌وگوی «جوان» با فرزند و یکی از همرزمان سردار شهید محسن قاجاریان

خون سردار پل آزادسازی نبل و الزهرا شد

■ علیرضا محمدی

خبر این بود که سردار پاسدار حاج‌محسن قاجاریان با عنوان فرمانده تیپ زرهی ۲۱ امام رضا(ع) در عملیات آزادسازی نبل و الزهرا به شهادت رسیده است. اما حاج‌محسن قبل از آنکه فاتح قلوب شیعیان نبل و الزهرا باشد، رزمنده مخلصی بود که از ۱۹ سالگی وارد کارزار دفاع مقدس شد و فرماندهی تیم و دسته و گروهان و گردان و محور را در طی جنگ تحمیلی تجربه کرد. او که همه هستی‌اش را وقف اعتلای نظام اسلامی می‌کرد، شیرمردی بود که هرگز از حضور در میادین نبرد و رزم رودررو با دشمن نهراسید و عاقبت نیز در حالی که ۵۳ سال داشت، موی سفیدش را به خون سرخ خضاب کرد و در عملیات آزادسازی محاصره چهارساله نبل و الزهرا به شهادت رسید. گفت‌وگوی ما با مجتبی قاجاریان فرزند شهید و حجت‌الاسلام محمدجواد محمدیاران مسئول حوزه نمایندگی ولی فقیه در تیپ زرهی ۲۱ امام رضا(ع) را پیش رو دارید.

فرزند شهید

اگر بخواهید پدرتان را خلاصه در یک صفت کنید، کدام است؟

حرف و عملش یکی بود. مثل برخی از مسئولان نبود که پشت تریبون حرفی بزند و در عمل رفتار دیگری داشته باشد. رفتنش به سوریه هم نشانی بر عمل‌گرایی‌اش بود. در گفتن حرف حق و چیزی که به آن اعتقاد داشت با کسی تعارف نداشت. شاید همین اخلاص و عمل‌گرایی‌اش او را به مقام شهادت رساند.

آن طور که از همکاران شهید شنیده‌ایم، ایشان را یک فرمانده و نظامی منضبط و سختکوش تعریف کرده‌اند، در خانه چه رفتاری داشتند؟

پدرم در خانه نشانی از یک فرمانده نداشت. وقتی قدم به محیط خانه می‌گذاشت و یونیفورمش را خارج می‌کرد، می‌شد یک پدر تمام‌عیار و با کوچک و بزرگ خانواده و فامیل گرم می‌گرفت. گاهی با یک بچه کوچک طوری رفتار می‌کرد که هر کسی او را نمی‌شناخت، نمی‌توانست باور کند یک فرمانده نظامی است. با عموم مردم هم مهربان بود و مردمداری‌اش زبانزد بود. خیلی وقت‌ها پیش می‌آمد روستای دورافتاده‌ای در اطراف نیشابور یادواره‌ای برای شهدای‌شان برگزار می‌کردند. حتی شده این یادواره برای تجلیل از یک شهید بود، بعد از ساعت اداری خودش را به آن روستا می‌رساند و در یادواره شرکت می‌کرد. من هم گاهی همراه ایشان می‌رفتم. اهتمامش به کار و احساس مسئولیت باعث می‌شد کارهایی مثل شرکت در مراسم و یادواره‌ها را بعد از ساعت کاری انجام دهد تا خللی به کارش وارد نیاید. درحالی که می‌توانست در همان ساعات کاری برود و زودتر به خانه برگردد. برای همین کمتر در خانه بود و ما خیلی ایشان را نمی‌دیدیم. اما در همان زمان کوتاه جبران نبودن‌هایش را می‌کرد و باعث می‌شد ما مهر پدری را به خوبی درک کنیم.

گویا ایشان در محرومیت‌زدایی و کارهای خیر هم دستی داشتند؟

بله، یک نمونه‌اش فعالیت شهید در روستای عطائیه از توابع کاشمر بود. این روستا در یک منطقه بیابانی قرار دارد که به دلیل وسعت و شرایط اقلیمی اطرافش غالباً برای رزمایش‌ها استفاده می‌شود. پدرم در یکی از همین رزمایش‌ها با اهالی روستای عطائیه آشنا می‌شود و متوجه محرومیت‌های‌شان می‌شود. پیرزنی در آنجا بود که به قول پدرم خانه‌اش از فرط کهنگی به یک فوت بند بود. بنابراین پدر با هزینه شخصی خودش خانه پیرزن را تعمیر کرد. یک‌بار مرا با خودش به آنجا برد. مهمان خانواده‌ای شدیم که در نهایت فقر بودند و دو دختر کم‌توان ذهنی داشتند، پدرم بلند شد تا آنها را در امر پذیرایی کمک کند. وقتی که از خانه خارج شدیم، زد زیر گریه. علتش را پرسیدیم، گفت دیدم که غذای آنها نان خشکی است که داخل کاسه خرد کرده‌اند و کمی بادمجان همراهش است. شهید قاجاریان همان نظامی سختگیر و منضبطی بود که این طور برای فقر یک خانواده محروم روستایی گریه می‌کرد. او از اموال شخصی‌اش برای چنین خانواده‌هایی هزینه می‌کرد و در بین فامیل و آشناها اعلام کرده بود هر کسی قصد کار خیر دارد، به مردم این روستا کمک کند.

همین مردمداری هم باعث شده بود که در تشییع جنازه پیکر شهید، حضور مردم چشمگیر باشد؟

قطعاً همین طور است. ما که سن‌مان نمی‌رسد، اما قدیمی‌های شهر می‌گویند که تشییع پیکر شهید قاجاریان تاریخی بود. ایشان را ۱۹ بهمن ماه به خاک سپردیم. چند روز بعد هم راهپیمایی ۲۲ بهمن بود، شاید افراد شرکت‌کننده در تشییع ایشان از راهپیمایی بیشتر بود. مردمداری شهید باعث شده بود خود مردم به صورت خودجوش در مراسمش شرکت کنند. یکی از آشنایان می‌گفت دوستم میانه‌ای با انقلاب و مسائلی از این دست ندارد، ولی از شنیدن خبر شهادت سردار آن قدر ناراحت شد که گریه کرد و می‌گفت اینها به خاطر ما شهید می‌شوند. به نظر من افرادی مثل پدرم که سربازان مخلص نظام اسلامی هستند، در شناساندن چهره واقعی انقلاب به مردم مؤثر واقع می‌شوند.

در همان مراسم تشییع، شما در خصوص نشریاتی که برای پدرتان حاشیه‌هایی درست می‌کردند، سخن گفتید، ماجرا چه بود؟

پدرم یک پاسدار ولایتمدار بود که هرچه به ساحت ولایت و نظام و اعتقادات خدشه وارد می‌کرد، اعتراض داشت. مثلاً به بهانه جشن برجام برخی سوءاستفاده کرده و با کشف حجاب یا کارهای ناشایست چهره شهر را مکدر کرده بودند. پدرم به این کارها اعتراض کرده و یک نشریه معلوم‌الحال به این کار پدر یا موارد مشابه حمله کرد و تهمت بسته بود که سردار قاجاریان مخالف برجام و خوشحالی مردم است. پدرم همان موقع اعلام کرد اگر حضرت آقا با کلیت مذاکرات و مسائل پیش آمده موافقت کرده‌اند ما هم مطیع ایشان هستیم، اما نمی‌گذاریم به بهانه جشن و این طور مسائل هتک ارزش‌ها شود. منتها این نشریه بارها به پدرم حمله می‌کرد و خیلی وقت‌ها بچه بسیجی‌ها می‌گفتند برویم مقابل دفتر نشریه تحصن کنیم و اعتراض داشته باشیم. اما پدرم مخالفت می‌کرد و می‌گفت اگر با قلم به ما حمله کردند ما هم نهایتاً در مقابل جواب‌شان را با کلام می‌دهیم. در مراسم تشییع پیکر پدر من نسبت به این مسئله اشاره کردم و حقایق را گفتم.

نظرتان در خصوص رفتن ایشان به سوریه چه بود؟ چرا باید پدرتان در دهه پنجم زندگی و در حالی که می‌توانست به نظارت و فرماندهی بسنده کند. شخصاً به جبهه رفت؟

پدرم این اواخر بارها و بارها گفته بود که خدا کند اواخر خدمتم عاقبت به خیر شوم. قبل از اعزام به سوریه باز هم این حرف را به مادرم زده بود که بازنشستگی را دوست ندارد و ای کاش لباس پاسداری را با عزت از تن خارج کند. همیشه وقتی با هم به مزار شهدا می‌رفتیم، بالای هر مزاری قصه شهید مورد نظر را تعریف می‌کرد. غالب‌شان از همرزمان خودش بودند. بار آخری که رفتیم به یک سنگ بدون نام و نشان رسیدیم، گفت بنشین و فاتحه بفرست. گفتم اینجا که مزار کسی نیست. گفت: نه، مزار خودم است. اینجا را برای خودم تهیه کرده‌ام. درست کنار مزار شهدا و کنار یادمان شهید شوشتری بود. اتفاقاً وقتی که شهید شد ایشان را همان جا دفن کردیم. منظورم از این حرف‌ها بیان این نکته است که پدر همیشه آرزوی شهادت داشت و مردی نبود که از میدان نبرد پا پس بگذارد. او غیرت دینی داشت و نمی‌توانست ظلم به مسلمانان سوری و هتک حرمت به حرم اهل بیت را بربتابد. بنابراین رفت و با سربلندی دوران خدمتش در سپاه را به اتمام رساند. خیلی وقت‌ها پیش می‌آمد که ما یا آشنایان می‌گفتند حداقل کاری کن بچه‌هایت در سپاه مشغول شوند. مثل خواهرم که فوق‌لیسانس دارد و هنوز بیکار است. یا خود من قبل از اینکه در مشهد شاغل شوم، با تحصیلات عالیه بیکار بودم. اما پدرم می‌گفت نمی‌خواهم بگویند فلانی از موقعیتش برای بچه‌هایش استفاده می‌کند. این طور وقت‌ها تکیه کلامش این بود: من شأن سپاه را زیر سؤال نمی‌برم.

> خیلی وقت‌ها پیش می‌آمد که ما یا آشنایان می‌گفتند حداقل کاری کن بچه‌هایت در سپاه مشغول شوند. مثل خواهرم که فوق‌لیسانس دارد و هنوز بیکار است. اما پدرم می‌گفت نمی‌خواهم بگویند فلانی از موقعیتش برای بچه‌هایش استفاده می‌کند. این طور وقت‌ها تکیه کلامش این بود: من شأن سپاه را زیر سؤال نمی‌برم

مادرتان همراه سردار در سال‌های جنگ و پس از آن بودند، یادی از ایشان بکنیم.

مادر و پدرم دخترخاله، پسرخاله بودند. اواسط جنگ که ازدواج می‌کنند، خیلی‌ها به مادرم گفته بودند شاید حاج‌محسن به شهادت برسد و زندگی‌ات را مصروف چنین شخصی نکن اما مادر با ایشان ازدواج می‌کند و با نبودن‌هایش سر می‌کند. مادر تعریف می‌کرد از همان دوران نامزدی، پدرم به جبهه رفت و چند وقت یک بار به خانه می‌آمد. بعد از جنگ هم احساس مسئولیتش طوری بود که اغلب از صبح تا شب سرکار بود. خیلی وقت‌ها در خانه هم نامه‌ها را با دقت می‌خواند و پاراف می‌کرد. مادرم با وجود همه این سختی‌ها و مشغله‌ها، همراه پدر بود و محیط خانه را طوری برایش مهیا کرد که نهایتاً پدر به خواسته‌اش رسید و شهید شد.

همرزم شهید

حجت‌الاسلام محمدجواد محمدیاران مسئول حوزه نمایندگی ولی فقیه تیپ زرهی ۲۱ امام رضا(ع) از همرزمان سردار شهید قاجاریان است که همراه ایشان در سوریه حضور داشته و خاطرات ارزشمندی از این همراهی ۲۸ روزه دارد.

چه تاریخی با شهید قاجاریان به سوریه رفتید و چه تاریخی ایشان به شهادت رسیدند؟

ما ۱۴ دی‌ماه ۹۴ رفتیم و سردار درست یک ماه بعد در چهاردهم بهمن ماه به شهادت رسید. طی این مدت ۲۸ روزش را شب و روز کنار ایشان بودم و شکر خدا به پیشنهاد جانشین تیپ عمل کردم و جزء‌به‌جزء خاطرات را نوشته‌ام. لحظه لحظه بودن در کنار یک فرمانده شهید و بررسی حالات و احوالات او در آخرین روزهای حیات زمینی‌اش، تجربه‌ای است که تاکنون کسب نکرده بودم.

قبل از اینکه به خاطرات‌تان بپردازیم در توصیف این فرمانده شهید چه می‌توانید بگویید؟

یک مسلمان غیور بود. امام خمینی(ره) در فتوای قتل سلمان رشدی دوبار از لفظ غیور برای مسلمانان استفاده می‌کنند. یعنی کسانی که غیرت دینی‌شان اجازه نمی‌دهد در بحران‌هایی که اسلام ناب محمدی را به خطر می‌اندازد دست روی دست بگذارند. به واقع هم شهید قاجاریان یکی از همین مسلمانان غیور بود. غیرتش او را به سوریه کشاند. ایشان هشت سال قبل درخواست بازنشستگی داده بود که فرمانده وقت‌شان موافقت می‌کند اما در تهران با این کار موافقت نمی‌شود و می‌گویند قاجاریان حالاحالاها باید کار کند. به نظرم او لایق شهادت آن هم با عنوان سردار پاسدار بود. کسی نبود که بخواهد صفت مرحوم مقابل اسمش بنشیند. غیرتش او را لایق شهادت کرد.

شما که تا آخرین لحظات شهادت همراه سردار بودید، حال و هوایش را چطور دریافتید؟

یک هفته قبل از شهادتش بود که گفت خواب شهید مهدیان‌پور (فرمانده سابق تیپ ۲۱ امام رضا) را دیدم. آدم توداری بود و خیلی باز نکرد که خوابش چیست. فردای همان روز هم گفت عجیب است خیلی خواب شهدا را می‌بینم. ایشان در مدتی که سوریه بودیم، بی‌تاب انجام عملیات و شکستن حصر نبل و الزهرا بود. به نظرم هشتم بهمن ماه و به فاصله چند روز قبل از شهادتش گفت دوست دارم نام ما به عنوان آزادکنندگان نبل و الزهرا در تاریخ ثبت شود. بی‌تاب رهایی مردم و شیعیان این مناطق از محاصره تکفیری‌ها بود. گفتم سردار کمی صبر داشته باشید، چرا این قدر بی‌تابی می‌کنید. گفت از بچه‌های افغان فاطمیون گرفته تا زینبیون پاکستانی و بدری عراقی و مدافعان حرم ایرانی، پتانسیل خوبی جمع شده است. باید از این انرژی استفاده کنیم و هرچه زودتر شیعیان این دو شهرک را آزاد کنیم.

بالاخره هم موفق شدند که آزادی این دو شهر را ببینند؟

حاج‌محسن تنها هشت ساعت قبل از آزادسازی این دو شهر، در منطقه هردتمیم که ۱۰ کیلومتر با الزهرا فاصله دارد به شهادت رسید. به نظر من خون سرخ سردار، پل آزادسازی این دو شهر شد.

> یک هفته قبل از شهادتش بود که گفت خواب شهید مهدیان‌پور (فرمانده سابق تیپ ۲۱ امام رضا) را دیدم. آدم توداری بود و خیلی باز نکرد که خوابش چیست. فردای همان روز هم گفت عجیب است خیلی خواب شهدا را می‌بینم. ایشان در مدتی که سوریه بودیم، بی‌تاب انجام عملیات و شکستن حصر نبل و الزهرا بود

دفاع مقدس را با جزئیات بسیار ریزی تعریف می‌کرد. یک بار دو و نیم ساعت از خاطرات جنگ گفت. پرسیدم در این دو و نیم ساعت چه مقطعی از حضورتان در جنگ را گفتید، پاسخ داد ۱۵ روز. من خودم خاطرات بسیاری از دفاع مقدس را خوانده‌ام. منتها خاطرات شهید قاجاریان واقعاً بکر و ناب بود. گفتم اگر برگشتیم حتماً یک نویسنده را می‌اندازم به جان شما تا خاطرات‌تان را ثبت و ضبط کند. به شوخی گفتند که امکان ندارد دم به تله کسی بدهم. الان حسرت می‌خورم که چرا نشد خاطرات او را تدوین کنیم و چه خوب است از طریق رسانه شما اعلام کنیم هر کسی می‌تواند نسبت به جمع‌آوری و تدوین خاطرات شهید آن قدر که میسر باشد، تلاش کند.

اگر می‌شود یکی از خاطرات‌شان را بیان کنید؟

ایشان می‌گفت یکی از همرزمان‌شان علاقه بسیاری به همسر و دخترش داشت. بعد از عملیات این همرزم به دوستی می‌گوید عملیات تمام شد و شهادت ماند برای عملیات دیگر. منتها چند قدم که می‌رود خمپاره‌ای می‌آید و دوست سردار به شهادت می‌رسد. شهید قاجاریان می‌گفت بعدها از برادر آن شهید خواستم با همسر شهید ازدواج کند و نگذارد سختی بکشد. برادر شهید هم اقدام می‌کند که گویا با مخالفت خانواده روبه‌رو می‌شود. به هرحال همسر شهید با فرد دیگری ازدواج می‌کند و آن فرد هم آن خانم را آن قدر آزار می‌دهد که کارش به خودکشی می‌کشد. شهید قاجاریان وقتی این حرف را می‌زد با حسرت چند بار گفت: همسر شهید خودکشی کرد. خودکشی کرد... حاج آقا همسر شهید خودکشی کرد... این قدر که شهید قاجاریان به خانواده ایثارگران تعصب و غیرت داشت، در بیان این خاطره حرص می‌خورد و نشان می‌داد چه غیرتی نسبت به آنها دارد.

شهادت‌شان چطور رقم خورد؟

سردار قاجاریان صبح روز ۱۴ بهمن ماه بعد از نماز صبح در خط مقدم نبرد حضور می‌یابند که متأسفانه تک‌تیراندازان دشمن از داخل تونلی بیرون می‌آیند و شهید را مورد اصابت قرار می‌دهند. سردار قاجاریان به عنوان فرمانده یگان زرهی عملیات خودش را تا خط مقدم رسانده بود و در خط مقدم به شهادت رسید. سردار سلامی در تشییع پیکر شهید از قول سردار شادمانی معاون عملیات ستاد کل نیروهای مسلح گفت که فرماندهی عالی شهید قاجاریان باعث شده بود تیپ ۲۱ امام رضا تبدیل به یگان موفق نیروهای مسلح ایران شود و خود سردار نیز موفق‌ترین فرمانده برگزیده شده بود. این فرمانده به قلوب نیروهایش حکم می‌راند و همین مودت و دوستی تیپ امام رضا را تبدیل به یک یگان نمونه کرد. خودم شاهد بودم که چند روز بعد از دفن پیکر شهید قاجاریان، وقتی چند تن از رزمندگان تیپ از سوریه برگشتند، قبل از دیدار با خانواده‌های‌شان به مزار او رفتند و زار زار گریه می‌کردند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۷۶۰

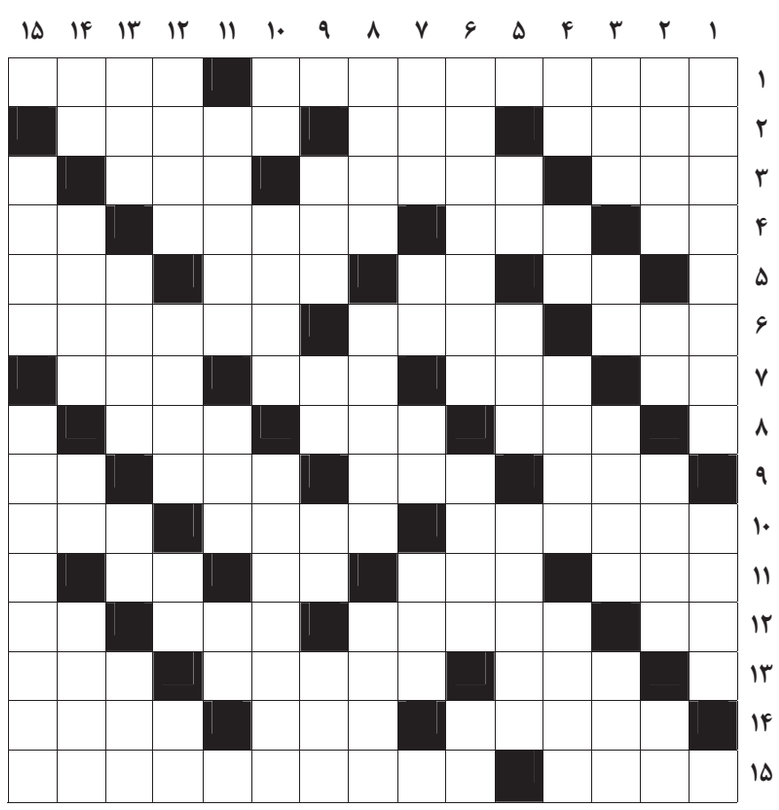

از راست به چپ

■ ۱- دروازه‌بان بایرن‌مونیخ و ملی آلمان- از عناصر تشکیل‌دهنده هوا ■ ۲- شاهکار تربیتی روسو- دوست- ایست قلبی ■ ۳- شمردنی جنگل- نه خوب نه بد- شهر شیشه‌گران آلمان ■ ۴- رود فرانسوی- مکر و حیله- تصویر چاپی- جدید ■ ۵- شکاف و چاک- سرخ کمرنگ- میدانی قدیمی در تهران- بعداً ■ ۶- شهر باران- نوازندگی- پلکان چوبی ■ ۷- طلا- از حروف ابجد- باد بهاری- خرد و دانش ■ ۸- همسایه- برنج شوشتر- وسیله دست داور ■ ۹- نوبت بازی- ساکن محل- پول تایلند- مرغ می‌رود ■ ۱۰- کمد آشپزخانه- خیال و گمان- چشم‌چران ■ ۱۱- غذای کامل- نویسنده دور دنیا در هشتاد روز- رطوبت- پیچش مو ■ ۱۲- مساوی- اتومبیل کرایه داخل شهری- سروش معروف است- مغز ■ ۱۳- عضو پرواز پرنده- افشرده آلو- آینده ■ ۱۴- روشن و آشکار- تیراندازی کردن- جامعه پشمی و خشن قلندران ■ ۱۵- سنگ سبز قیمتی- وسیله نقلیه مزاحم در کوچه و خیابان

از بالا به پایین

■ ۱- راهبه‌ای که قدیس محرومان لقب گرفت- نگهبانی ■ ۲- پایتخت اردن- بدی- برقرار و آباد- شهر خرما ■ ۳- شهری نزدیک اردبیل- پراکندگی- اولین زائر امام حسین(ع)- ماه کامل ■ ۴- یار شیرازی- بندگی- کتاب رازی در علم طب- پودر رختشویی ■ ۵- شراب- علامت هشدار- غذای مورد علاقه شتر ■ ۶- از کشورهای جدا شده از شوروی سابق- رود شمال‌شرقی ایران- دریا ■ ۷- کشتی رزمنده- قدم یک‌پا- کوچک- اولاد و زریه ■ ۸- پل راه‌آهن شمال- نجابت- چراگاه ایلات و عشایر ■ ۹- فلز اغواگر- معبود دروغین- درخت زبان گنجشک- رود جیحون ■ ۱۰- خاک کوزه‌گری- حنا- از رودهای معروف استان خوزستان ■ ۱۱- محصول کوبا- از فرزندان نوح- نو و باز نشده ■ ۱۲- جوش صورت- فیلم حاتمی کیا- جانور خوش‌پوست- عدد هندسی ■ ۱۳- جایز و شایسته- جلو زدن- اراده - سرند ■ ۱۴- صحبت خودمانی- کعبه کوهنوردان- پادگان تهران- هر نوع فلز ■ ۱۵- اسب سرکش- بیماری خودآزاری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵		۸			۷		۲	
							۶	۷
		۶		۸	۴			
۹						۳		
			۱			۵		۴
۸	۳					۲		
	۲						۴	۱
			۶	۳				
	۵			۲				

۷	۴	۶	۱	۴	۵	۹	۲	۸
۴	۲	۸	۹	۴	۶	۵	۷	۱
۱	۵	۹	۷	۲	۸	۴	۴	۶
۹	۸	۴	۶	۵	۱	۴	۷	۲
۵	۷	۲	۴	۹	۴	۸	۶	۴
۶	۱	۴	۴	۸	۷	۲	۵	۹
۲	۹	۱	۵	۷	۴	۶	۸	۴
۸	۶	۷	۲	۱	۴	۴	۹	۵
۴	۴	۵	۸	۶	۹	۷	۱	۲

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۴۷۵۹

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
د	چ	ن	س	■	خ	ل	ب	ه	م	ا	ن	ر	ا	ک
■	ا	چ	ا	ز	ن	■	ت	ا	ک	■	د	ی	ک	ا
گ	■	د	ر	ی	■	ا	ه	م	ا	ن	■	م	ا	ت
ر	ر	■	ی	د	ا	ز	ا	■	ن	پ	ر	■	ل	م
د	س	ی	■	ا	د	ا	■	د	ی	■	س	ی	■	ا
ن	م	و	ت	ن	م	■	ک	ل	س	م	■	ا	ب	ن
■	ل	ت	ا	■	ن	م	ا	■	م	ن	م	■	ر	د
س	■	ی	ل	غ	■	ت	ر	چ	■	ش	ا	م	■	و
ا	د	■	م	د	ا	■	ت	م	ه	■	ر	س	ق	■
م	ی	د	■	ن	س	ن	ی	■	ر	و	س	ک	و	ب
و	■	ه	ن	■	ت	ت	■	ه	ا	م	■	ن	ا	ل
ر	ل	■	م	ش	ح	■	ر	ا	ز	ب	ا	■	م	و
ا	و	ق	■	ط	ب	ا	و	ر	■	ا	ر	م	■	ر
ی	ب	د	ا	■	ا	ن	ب	■	ه	ت	ا	ل	ک	■
ی	ر	ا	د	ر	ب	ه	ن	ز	و	■	ی	ت	ش	ک